

گدازه‌های خشم در شعر و اندیشه‌ی مظفرالنواب

رجاء ابوعلی*

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی - تهران

طاهره گودرزی

دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی - پژوهشگاه علوم انسانی

چکیده

مظفرالنواب به عنوان یکی از شاعران برجسته و سرشناس عراقی در حوزه‌ی نقد سیاسی و اجتماعی و یکی از یکه تازان عرصه‌ی هجو، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات معاصر عراق دارد. وی که تجربه‌ی روزگاری پرفراز و نشیب در دوران بی‌ثباتی سیاسی و سپس فشار و تبعید را تجربه کرده است، خشمگین از ناکامی سران عرب در حل معضلات اجتماعی و سیاسی به ویژه مسئله‌ی فلسطین و تمایلات سازشکارانه‌ی آنها و نیز ناتوانی توده‌ی عرب در حل مشکلات پیش رویشان است با زبانی تند و هجایی عربیان به نمایش کاستی‌های اجتماعی و سیاسی و انتقاد از مسببان وضعیت وخیم مردم عرب می‌پردازد بی‌شک توانایی‌های زبانی و تعبیرهای ساده به او کمک کرد تا بتواند طیف مخاطبان خود را گسترش بخشیده و پیام خویش را به آنان انتقال دهد.

واژگان کلیدی: مظفرالنواب، عراق، نقد سیاسی - اجتماعی، خشم، هجو
حاکمان عرب، فلسطین

*. E-mail: ABOALi_Raja@yahoo.com

مقدمه

جریان ممتد هنر در طول تاریخ همواره آینه‌ای برای مشاهده فضای پیرامون خالق یک اثر هنری از دریچه‌ی احساس و نگرش وی بوده است. در این میان کارکرد ادبیات به عنوان یکی از زیباترین هنرهای ذاتی بشر جایگاهی خاص دارد. اندیشمندان بزرگی همچون لونا چارسکی ادبیات را یک «نبرد افزار هنری» و در حقیقت «هنر کلام» می‌دانند و تفاوت آن را با سایر هنرها نقش تصویرگری ادبیات قلمداد می‌کنند. (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۴۷) حال، این تصویرگری در موقعیت‌های مختلف و بسته به نوع جهان بینی و شخصیت پدیدآورندگان آثار ادبی، اشکال متفاوت و گوناگونی به خود گرفته است که از آن به انواع ادبی تعبیر می‌شود.

یکی از این انواع ادبی مقوله «هجو» است که با زبانی عریان به نمایش کاستی‌ها می‌پردازد و تخریب شخصیت فرد مورد نظر در آن محوریت می‌یابد. این نوع از ادبیات انتقادی که ممکن است برخاسته از انگیزه‌های متفاوت فردی یا اجتماعی باشد، شاید در رهگذار اندیشه و تفسیر انگیزه‌های انسانی، ادبی، اندکی مظلوم واقع شده‌باشد. ارسطو روند پیدایش هجو را این گونه توصیف می‌کند: «شعر، بر وفق طبع و نهاد شاعران گونه گون گشت. آن‌ها که طبع بلند داشتند افعال بزرگ و اعمال بزرگان را تصویر کردند و آن‌ها که طبعشان پست و فرومایه بود به توصیف اعمال دونان و فرومایگان پرداختند. این دسته اخیر هجویات را سرودند و آن دسته نخست به نظم سروده‌های دینی و ستایش دست زدند.» (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۱۸) اما علی رغم این مسئله باید این نکته را نیز مد نظر قرار داد که ممکن است شاعر یا ادیب هجوگو نه تنها طبع فرومایه‌ای نداشته باشد، بلکه روح بزرگ وی، زشتی‌ها و بدی‌هایی را که به اعتقاد سارتر، ادبیات موظف به نشان دادن آن است، (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۲۷) برنتابد و به ناچار به علت ناامیدی از اصلاح سردمداران و عاملان نابه‌سامانی و انحراف‌های اجتماعی و سیاسی به مأمّن هجو پناه ببرد و خشم خود را در قالب کلماتی آتشین بر سر آنان فریاد بزند. یکی از این پیشتازان عرصه هجو سیاسی شاعر پر آوازه عراقی مظفر النواب است که در عرصه خفقان و سرکوب، تازیانه‌ی شعر خود را بر سر حاکمانی بی‌درد و نالایق

فرودآورد و توانست ویژگی‌های منحصر به فرد خود را در ادبیاتِ اعتراض به منصفی ظهور برساند. نگارنده این نوشتار بر آن است تا با معرفی مظفرالنواب و فضای اجتماعی سیاسی حاکم بر دوران پرورش و ابعاد شکل‌گیری شخصیت او، شعر وی را از زاویه‌ی خشم نهفته در آن بررسی کند.

۱- شرح حال مظفرالنواب

مظفر عبدالمجید النواب، شاعر معاصر عراقی که دیر زمانی است جلای وطن کرده و به دلیل انتشار اشعارش از طریق قرائت آن‌ها به «شاعر کاست» (النواب، ۱۳۶۷: ۴۶) مشهور شده، «در سال ۱۹۳۴ به عنوان اولین فرزند خانواده‌ای ثروتمند، شیعه مذهب و از تبار موسی بن جعفر در یکی از کاخهای مجلل مشرف بر سواحل دجله در بغداد به دنیا آمد. خانواده‌ی وی به منظور تسهیل در امر آموزش، تاریخ ولادت وی را دو سال زودتر یعنی سال ۱۹۳۲ ثبت کردند، پدرش، فردی اشرافی و ثروتمند بود که علاقه‌ی وافری به ادبیات و موسیقی داشت.» (یاسین، ۲۰۰۳: ۱۵)

از همان دوران کودکی، نشانه‌های نبوغ و استعداد وی نمایان بود به طوری که «طی تحصیل در دوران ابتدایی، معلم وی به استعداد عجیب مظفر در سرودن شعر و طبع موزون وی پی برد. در مرحله‌ی راهنمایی در فعالیت‌های فوق برنامه و فرهنگی حضوری فعال داشت. او تحصیلات خود را در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه بغداد تحت شرایط اقتصادی سخت و دشوار به دنبال مشکلات مالی پدرش و از دست دادن کاخ خانوادگی ادامه داد. کاخی که محل برگزاری محفل‌های انس و شب‌های شعر، عزاداری‌های مذهبی و عاشورایی و جشن‌های دینی متعدد بود.» (الخیر، ۲۰۰۷: ۴۲)

وی توانست تحصیلات دانشگاهی را به سرعت تمام کند و به عنوان دبیر دبیرستان مشغول به کار شود. اما چند ماه بعد بنا به دلایل سیاسی از جمله فعالیت در حزب کمونیست که از سالهای آغازین دانشگاه شروع شده بود، کار خود را از دست داد. وضعیت خانوادگی همچنان دشوار بود و روزگار به سختی می‌گذشت. از سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۵۸ بیکار بود. ولی پس از براندازی نظام پادشاهی و استقرار جمهوری به عنوان

بازرس اداره بازرسی هنری در وزارت آموزش و پرورش مشغول به کار شد. (یاسین، ۲۰۰۳: ۲۴)

«در سال ۱۹۶۳ و در پی تشدید درگیری میان ملی‌گراها و کمونیست‌ها و تعقیب افراد وابسته به حزب کمونیست توسط رژیم حاکم، به ایران گریخت. ولی سرویس اطلاعات و امنیت ایران موسوم به ساواک، وی را در راه شوروی دستگیر کرد و پس از بازجویی و شکنجه، در تاریخ ۱۹۶۳/۱۲/۲۸ به نیروهای عراقی تحویل داد. دادگاه نظامی النواب را به اعدام محکوم کرد ولی به دلیل تلاش خانواده‌ی وی، این حکم به زندان ابد تخفیف یافت. مدتی را در زندان صحرائی «نقره السلامان» سپری کرد و پس از آن به زندان «الحله» بغداد منتقل شد. که توانست به همراه دوستانش با حفر تونل از آن بگریزد.» (الخیر، ۲۰۰۷: ۴۲)

داستان فرار وی جنجال زیادی به پا کرد و او مجبور شد ۶ ماه در بغداد مخفی شود. سپس مخفیانه به جنوب عراق و منطقه‌ی هور رفت و مدتی را در بطن جامعه‌ی محلی این خطه سپری کرده با آداب و رسوم و زبان (لهجه‌ی محلی) ایشان آشنا شد. این مرحله یکی از مقاطع تأثیرگذار زندگی النواب به شمار می‌رود. در سال ۱۹۶۹ با عفو عمومی مخالفان، وی به حرفه‌ی قبلی خود در وزارت آموزش و پرورش بازگشت ولی مدتی بعد موج دیگری از دستگیری‌ها علیه اعضای حزب کمونیست به راه افتاد و او نیز دستگیر شد. اما با دخالت یکی از رفقای بعثی‌اش به نام علی صالح السعدی آزاد و اجازه‌ی سفر به خارج به وی اعطا شد. (الشاهر، ۲۰۰۶: ۱)

مدتی را در سوریه گذراند. سپس به لبنان رفت و بعد با سفر به اریتره در انقلاب مردم این کشور شرکت کرد. طبیعت آنجا نیز بر روحیه وی تأثیرگذار بود. پس از آن به عمان رفت و بعد به یمن جنوبی سفر کرد. برای آشنایی با عملیات فلسطینی‌ها به اردن سفر نمود و در یکی از عملیات‌های آن‌ها شرکت جست بعد به قاهره رفت. ۴ سال را در یونان سپری کرد و در آن جا از یک عملیات ربایش جان سالم به در برد. ۳ سال را هم در فرانسه گذراند. (النواب، ۱۳۶۷: ۴۷) در آن جا توانست از دانشگاه ونسان در زمینه‌ی پاراسایکولوژی [فراروانشناسی] مدرک فوق لیسانس بگیرد. در سال ۱۹۸۲ پس از انقلاب اسلامی ایران به تهران سفر کرد و سپس به هند و بانکوک رفت. در سال ۱۹۸۳ از الجزائر دیدن کرد و بعد

به لیبی مسافرت نمود. با دعوت مردم آمریکای لاتین راهی ونزوئلا، برزیل و شیلی شد. در سال ۱۹۸۷ بنا به دعوت سودانی‌ها به این کشور رفت. وی سرانجام پس از یک داستان عشق نافرجام در دمشق سکونت گزید. (یاسین، ۲۰۰۳: ۲۷-۳۰) «به نظر می‌رسد، نقل و انتقال و مسافرت به شهرهای مختلف، باعث شد تا وی از فضای تعهد و التزام سیاسی کمونیستی به در آمده و موضعی مستقل از تعهدات و وابستگی‌های حزبی و سازمانی اتخاذ کند. به همین دلیل به طور تدریجی گرایش‌های قبلی وی به حزب کمونیست تضعیف شد ولی او همچنان، به ایده‌ی ملی‌گرایی و جامعه‌گرایی پایبند است.» (الشاهر، ۲۰۰۶: ۲)

۲- معرفی آثار النواب

مظفر النواب در طول زندگی پر افت و خیز خود، دست به نگارش آثار فراوانی به لهجه‌ی عامیانه‌ی عراقی و فصیح عربی زده است. در سال ۱۹۵۶ یعنی زمانی که از کار اخراج شده بود، قصیده مشهور «لریل و حمد» را به لهجه‌ی عامیانه سرود که در نوع خود یک اثر منحصر به فرد و بدیع محسوب می‌شود. از دیگر مجموعه‌های شعری او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: *وتریات لیلیه، الرحلات القصیه، المساوره امام الباب الثانی، المسلخ الدولی و باب الأبجدیه، بحار البحارین، قراءه فی دفتر المطر، الاتهام، بیان سیاسی، رساله حزبیّه عاشقه اللون الرمادی و فی الحانه* / *القديمه*. وی دارای یک دیوان چاپ شده که شامل بیشتر آثار وی است نیز می‌باشد. (الاسطه، ۱۹۹۹: ۱۰)

۳- جایگاه مظفر النواب در میان شاعران معاصر عراق

مظفر النواب، شاعری واقع‌گرا و مردمی است که توانسته نظر بسیاری از مردم عراق و جهان عرب را به خود معطوف سازد. وی با تسلط به لهجه عامیانه عراقی توانسته در میان مردم کوچه و بازار این سامان و دیگر مناطق عرب‌نشین، مخاطبان بسیاری داشته باشد. مظفر النواب که طی دهه‌ی ۷۰ توانست، جایگاه ویژه‌ای در میان جوانان عراقی کسب کند و حتی به نوعی به متنبی عراق مشهور شود، علاوه بر عراق در سراسر جهان عرب تأثیرگذار شد.

وی با انتشار قصائد خود از طریق قرائت آن‌ها بر روی نوارهای کاست، علاوه بر این‌که توانست نام خود را جزء معدود شاعرانی ثبت کند که پیش از چاپ دیوان، شهرت بسیار زیادی کسب کرده‌اند، طیف مخاطبان شعر خود را گسترش بخشید چرا که به گفته‌ی نزار قبانی، ملت عرب از طریق گوشه‌هایش می‌خواند به این معنا که بی‌سواد هم‌چنان در میان شهروندان عرب پدیده‌ی رایجی است. به همین دلیل قشر وسیعی از این مردم از رأس الناقوره واقع در لبنان گرفته تا ریاض در عربستان سعودی، نوارهای مظفر النواب را دست به دست در میان خود می‌چرخاند. (الخیر، ۲۰۰۶: ۱)

این شاعر پدیده‌ی منحصر به فردی در شعر عراق و حتی شعر معاصر عربی محسوب می‌شود که توانسته است با نوعی ساختار شکنی در بنیان‌های قصیده عربی چه از لحاظ سبک و اسلوب و چه از نظر مفاهیم و مضامین، نام خود را جاودانه سازد. شاید مهم‌ترین جنبه اشتهاور وی میزان تأثیرگذاری وی بر شعر شعبی یا عامیانه‌ی عراقی باشد.

«مظفر النواب در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰، ستونهای شعر شعبی عراق را به لرزه درآورد. جایگاه و تأثیر وی در این زمینه همانند کاری است که سیاب، نازک الملائکه و بیاتی در زمینه قصیده فصیح انجام دادند. بافت درامی-روایی و دیدگاه واقع‌گرایانه‌ی شاعر به همراه ساختار فنی و زیبای شعر و روح حماسی متعالی آن از جمله ابعاد هنرآفرینی و خلاقیت وی محسوب می‌شوند که ترکیبی بدیع را به وجود آورده و شمار مخاطبان النواب را در میان جوانان عرب گسترش داده است.» (مبارک، ۲۰۰۰: ۱۱)

النواب به نوبه‌ی خود، مخالفان و موافقان بسیاری دارد که موافقان وی، النواب را پدیده‌ای در شعر معاصر عربی به ویژه طی سالهای دهه‌ی ۷۰ می‌دانند. به هر حال این شاعر صریح و رک گوی عراقی به دلیل زبان تندی که در سروده‌های خود نشان داده زیاد مورد توجه شیخ‌نشینان و زمامداران عرب نبوده و همواره از انتشار اشعار وی و یا پرداختن به او ممانعت شده است از این رو بسیاری از مردم، به دلیل بی‌توجهی او به جوایز ادبی شیوخ، النواب را شاعر فقراء قلمداد می‌کنند. (نعمه، ۱۹۹۹:

۴- اندیشه‌ی مظفر النواب

عموماً شاعران و به طور کلی ادبایی که آثارشان مرزهای جغرافیایی کشوری خاص را در می‌نوردد و مورد استقبال طیف وسیعی از خوانندگان در سطح جهان قرار می‌گیرند، انسان‌هایی هستند که اندیشه‌ای فراجغرافیایی و فراملی دارند. آنان انسان و آلام بشری را دست‌مایه افکار و آثار خود قرار می‌دهند و زبانشان برای بسیاری از مردم قابل فهم است.

مظفر النواب نیز یکی از این انسان‌ها محسوب می‌شود. او شعر (فصیح یا عامیانه) را ابزاری برای روایت واقعیت و بازگویی زندگی به معنای عمیق آن می‌داند و در همین راستا میان انقلاب و هنر تعارضی نمی‌بیند. از نظر وی، سرودن، بازگویی جوهره‌ی زندگی است و هر گونه ابزاری که بتواند مفهوم را منتقل کند در این رابطه مهم و کارآمد محسوب می‌شود. (النواب، ۱۳۶۷: ۴۶)

او معتقد است در جهان کنونی، «شاعر باید مبارز و جنگنده باشد و خود نه با شعر بلکه با کلمات به مصاف دشمن می‌رود زیرا فریاد برآوردن در این تاریکی از اهمیت بسیاری برخوردار است. هنگام مبارزه و کارزار؛ زیبایی شمشیر مهم نیست بلکه بُرندگی آن اهمیت دارد.» (خضر علی، بدون تاریخ: ۲۱)

از همین روست که مظفر النواب برخلاف دیگران، هنگام صحبت از حاکمان و زمامداران عرب، بد زبان شده و آنان را به باد فحش و ناسزا می‌گیرد چراکه معتقد است «شعر حالت تخدیرکنندگی ندارد بلکه جنبه‌ی بیدارگری عالی دارد که شبیه حالت خلسه است. یک بیداری عالی که درون انسان را به اوج فعالیت می‌رساند.» (النواب، ۱۳۶۷: ۴۶) او حاکمان عرب را ناسزایی فوق‌همه‌ی ناسزاهای موجود در زبان و ادبیات بشری می‌داند چرا که آنان از طریق عملکرد و رفتار خود عملاً مردم را آماج ناسزا قرار می‌دهند. (خضر علی، بدون تاریخ: ۲۵)

مظفر النواب، یکی از وظایف اصلی شعر را ایجاد تغییر می‌داند و معتقد است، شعر توانایی این را دارد که در درازمدت تغییر دهنده‌ی واقعیت مسلط کنونی باشد. نباید از شعر انتظار داشت که دقیقاً به طور آنی منشأ اثر باشد. (همان:

وی در برابر هیچ کسی، سرتسلیم فرود نمی‌آورد و خشم خود را در قالب کلمات روانه‌ی کاغذ و سپس مخاطبان خود می‌کند وی یکی از عوامل اساسی این ایستادگی و صلابت را تأثیرپذیری‌اش از قیام عاشورا می‌داند:

«به یاد دارم وقتی بچه بودم در کاظمین در خانه‌ی بزرگی سکونت داشتیم روزهای محرم و عاشورا هیئت‌های عزاداری وارد خانه ما می‌شدند... ماجرای کربلا را با آن همه ظلم و ستم و سوزاندن خیمه‌ها می‌شنیدم و در ذهن مجسم می‌ساختم. وقتی حالا می‌شنوم که فلسطینی‌ها محاصره می‌شوند و مورد سرکوب قرار می‌گیرند، وجوه مشترکی با واقعه‌ی کربلا در آن می‌بینم. وجه مشترک آن ظلم و ستم است. این ظلم تاریخی باید ریشه کن شود. نه فقط فلسطینی‌ها بلکه وقتی در مورد جنوب لبنان هم می‌شنوی، همان احساس به تو دست می‌دهد، یا اریتره و یا هر جای دیگر، هر جا که مقاومت هست، همان صحنه و ظلم تکرار می‌شود.» (النواب، ۱۳۶۷: ۴۷)

مظفر النواب، حساسیت شدیدی به موضوع قدس و فلسطین دارد و آن را نماد بی‌لیاقتی و ناکارآمدی حاکمان عرب می‌داند. از همین رو طی شعرهای متعددی به آن پرداخته و در منظومه‌ی «وتریات» به طور بی‌سابقه‌ای، آن را ننگی بر پیشانی اعراب دانسته و مردانگی آنان را زیر سؤال برده است.

یکی از نکات بارز زندگی این شاعر جامعه‌گرایی عراقی که هموم و آلام مردم جامعه‌ی خویش را که اغلب محدودده‌ی آن را فراتر از ساکنان کشور عراق و همه‌ی انسان‌های در رنج و آزادی خواه می‌داند، احساس غربت است. از نظر وی، که به **سندباد عرب** مشهور شده، هنرمند در جهان امروز عرب آواره است و از شکنجه و آوارگی رنج می‌برد و نمی‌تواند نظرات خود را به صراحت بیان کند. البته این غربت، نوع دیگری هم دارد که دردناک‌تر است و آن، بیگانگی شاعر از خویشتن خویش می‌باشد. (الخیر، ۲۰۰۷: ۴۲)

وی تعریف جدیدی از شعر سیاسی دارد. از نظر او سیاست، یک دیدگاه کلی و فراگیر در مورد همه جنبه‌های زندگی است که شامل ادبیات، عشق و سرزمین می‌باشد. النواب، یکی از دلایل کثرت خوانندگان و یا استقبال عظیم مردمی از شب‌های شعر خود در

شهرهای مختلف جهان از جمله برلین را همین نکته می‌داند. (خضر علی، بدون تاریخ: ۱۰۶)

۵- شعر مظفر النواب

اساساً مظفر النواب، شاعر خشم قومی و مخالفت سیاسی است و سروده‌هایش عمدتاً مملو از هجای صریح و تند و تیز علیه سیاستمداران و مسببان اصلی وضعیت وخیم مردم عراق و به طور کلی جامعه‌ی عربی می‌باشد. بدون شک این خشم فرو خورده‌ی امت عرب در نقطه نقطه‌ی آب و خاک این قوم است که زبان النواب را به سخن باز کرده و در هر زمینه‌ای که سخن بر زبان آورد سرانجام باز هم این خشم را به خاطر می‌آورد و تار و پود شعرش را از رشته‌های هجو و عصیان می‌سازد.

«تم‌های شعری مظفر النواب مختلف و متعدد می‌باشند ولی ویژگی او این است که درونمایه‌های شعری او غیر مستقل از یکدیگر می‌باشد. وی همانند شعرای جاهلی و صاحبان مملقات بلند، یک قصیده را به چند موضوع اختصاص می‌دهد و در آن از سیاست و تحریک، غزل، شراب، وصف، هجاء، فلسفه، خاطرات و عرفان سخن می‌گوید ولی با این حال می‌توان، یکی از آن‌ها را به عنوان مهمترین درونمایه‌ی شعری قلمداد کرد که غالباً مسائل سیاسی اصلی‌ترین تم شعری وی محسوب می‌شوند.» (یاسین، ۲۰۰۳: ۲۰۸)

به عنوان مثال وی در یک قطعه‌ی شعری با بیانی پیچیده و احساسی می‌گوید:

وأرجوحةً بین نخل العراقِ القَمَرِ
أش صغری تهی لأنام بها
فی قَمی نجمهً من حَلیب
أرجحتنی عَلَى الكونِ أُمی كَحُلْمِ النوارس...

ماه در میان نخل‌های عراق همانند تاب است

کودکی ام را می‌خواهم تا با آن بخوابم

در حالی که در دهانم ستاره‌ای از شیر است
مادرم مرا مانند رؤیای مرغان دریایی بر فراز هستی تاب داد
ولی پس از آن زبان به هجوی طنزآمیز می‌گشاید و چنین می‌سراید:

سادتی سیداتی هنا طرطره
موجز العاشیره:
أمیر البلاد المقتدی بحکم الطواری
یلف العقال کمروحه الطائره
(الخیر، ۲۰۰۷: ۲۵)

خانم‌ها و آقایان این جا نکته‌ای وجود دارد
خلاصه‌ی اخبار ساعت ده:
عالی جناب امیر کشور، به دلیل یک امر اورژانسی
عقال را روی سرش مثل بال هواپیما
می‌بندد...

اگرچه وی در جهت بیان مضامین شعری خود، از غزل و مزاح با ندیمان و هم‌صحبتان بهره گرفته و از نماد و خیال استفاده می‌کند ولی به نظر می‌رسد شعر او، نه تنها نرم و لطیف نیست، بلکه سراسر خشم و انتقاد است. در واقع بعد سیاسی سروده‌های وی بر جانب غزل‌گونه و یا معناگرایانه‌ی آن‌ها غلبه دارد و پیوسته خواننده‌ی خود را به حرکت و جوشش و قیام در برابر ناراستی‌ها و کژی‌ها تشویق می‌کند:

أسکتوا... فالحکومات فی إستیها نائمه
لا... لا فحکومتنا دون کلّ الحکومات
فَزَّتْ مِنَ النَّوْمِ شَاهِرَةً سَيْفَهَا
و علی صدرها ما تشاء من الأوسمه...
تمرد تمرد فهذی الشراذم ملعونه الأبوين

شهوةً نَخِرَتْ بِأَتْجَاهِ أَمِيرٍ كَه سَبْعاً وَسَبْعِينَ فِي لِحْظِهِ
وَ تَوَضَّأَ مُجْرِمِهَا بِالذَّمَاءِ
وَ صَلَّى إِلَى قِبَلِهِ مِثْلَهُ مُجْرِمِهِ...
... و الحاکمونَ الخَصَايا هُمُ العَرَبُ العَارِبِہ
حاکمٌ طوْلُهُ وَ کِرَامَتُهُ دُونَ هَذَا حِذَائِي
أَيُّهَا الْجَمْعُ صَه
لَا تُصَفِّقْ لِأَنْظِمِهِ غَائِبِهِ
مَا لَهَا تَتَنَأَّبُ هَذِي الْجَمَاهِيرُ

تَهْتِفُ وَ هِيَ مَنُومِهِ
زَلْزَلِي... زَلْزَلِي... وَ أَكْفَهْرِي... أَكْفَهْرِي
أَمْسِحِيهِمْ فَهْمُ حَاكِمُونَ بَغَايَا بِأَفْوَاهِهِمْ
(النواب، ۱۹۹۶: ۵۱۱)

ساکت باشید... حکومت‌ها در خواب آرמידه‌اند
نه... نه چرا که حکومت ما پست‌تر از همه‌ی حکومت‌هاست
نه... نه چرا که حکومت ما پست‌تر از همه‌ی
حکومت‌هاست
و مدال‌های فراوانی بر سینه‌اش نقش بسته بود...
عصیان کن عصیان کن که این گروه معدود، ملعونند
آن‌ها از روی شهوت در یک لحظه به سمت
آمریکا، هفتاد و هفت بار خرناس کشیدند
و حکومت‌های مجرم با خون وضو گرفتند
و به سمت قبله‌ای مجرم همانند خود نماز خواندند...
... و حاکمانی که همواره از درد بیضه
شکایت دارند، عرب‌های اصیل هستند
حاکمی که اندازه و کرامتش از این کفش من پست‌تر است
ای مردم ساکت باشید!
برای حکومت‌های غایب و محو شونده کف نزنید

چرا این مردم خمیازه می‌کشند؟
فریاد می‌زنند در حالی که خواب آلود هستند
تکان بخور... تکان بخور... چهره درهم بکش... چهره درهم بکش
آن‌ها را از میان بردار چرا که ایشان
حاکمانی نادان هستند

شاعر در این مجال با انتقاد شدید از حکومت‌های سست مایه کشورهای عربی، آن‌ها را خفته می‌داند. خفتگانی که از روی شهوت برای آمریکا خرناس می‌کشند و با خون وضو می‌گیرند و قبله حقیقی‌شان نیز ناپاک و همسان با ماهیت درونی ایشان می‌باشد. آنان از فرط عیش و نوش، به دردهای شخصی گرفتارند و مسائل و موضوعات ملت‌ها برایشان معنایی ندارد. شاعر آن‌ها را تحقیر می‌کند و می‌گوید ایشان بسیار پست و حقیرند و لیاقت تشویق و اهتمام ملی را ندارند، اما در اوج این حماسه و شور، حالت سست و بی‌رمق مردم نیز از نظر او دور نمی‌ماند و آن‌ها را تشویق به تغییر و جنب و جوش می‌کند. در حقیقت مظفرالنواب می‌کوشد با استفاده از هجو آتشین، خوانندگان را به تحرک وادار کند. به عبارت دیگر هجو او باعث ایستایی و توقف نمی‌شود، بلکه خود انگیزه‌ای برای حرکت رو به جلوست، هر چند گاه از این مردم نیز به تنگ می‌آید و می‌گوید:

سَوْفَ أَحَدُّكُمْ فِي الْفَصْلِ الثَّالِثِ عَنْ أَحْكَامِ الْهَمْزِ
فِي الْفَصْلِ الرَّابِعِ عَنْ حُكْمِ الرَّدَّةِ

و أما الآن فحالات العالم فاترة
مللٌ يشبه علكه
لصقته الأيام بقلبي

(الخیر، ۲۰۰۷: ۱۶۹)

در فصل سوم برایتان از احکام همزه صحبت خواهیم کرد
در فصل چهارم نیز از حاکمان گمراه

اما اکنون جهان، سست و بی‌رمق است
ملت‌هایی شبیه به آدامس
که دست روزگار آن را به قلب من چسبانده است

«وی هنگام صحبت از وطن و یا دیگر مسائل ملی، کلمات خود را در هاله‌ای از حزن و اندوه می‌پوشاند گرچه رویکرد کلی شعر وی سرشار از روح هجو می‌باشد. به هر حال دیگر درون‌مایه‌های شعری مورد استفاده‌ی النواب همانند غزل، خمر، خاطرات، حالات احساسی، عرفان، فلسفه و هجاء بطور پراکنده در قصائد مختلف وی که مشتمل بر چند موضوع می‌باشد دیده می‌شوند. نقطه اشتراک همه این قصاید این است که درون‌مایه‌های مذکور، به طور تصادفی و بنا به الهام شعری و نوع تعامل شاعر با مسائل زندگی در ساختار قصیده حضور می‌یابند.» (یاسین، ۲۰۰۳: ۲۱۲)

... وَطَنِي الْبَدْوَى... نِسَاؤُكَ مَنهَوِيه
و يُبَاهِي رِجَالَكَ نَصْرًا بِأَعْمَارِهِمْ فَرِحِينَ...
تَبَّ قَوْمٌ زَعَامَتُهُمْ أَرْنَبٌ عَصَبِيٌّ جَبَانٌ
وَعَزْمُهُمْ خُصِيَّةٌ نَائِمَةٌ
(النواب، ۱۹۹۶: ۲۷)

... وطن بدوی من... زنان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند
در حالی که مردان تو به اندام مردانه‌ی
خود افتخار می‌کنند...
وای بر قومی که رهبران‌شان خرگوش‌هایی ترسو هستند
و اراده‌شان بی‌ثمر و خواب‌آلود است

شاعر در این قطعه، با تأکید بر این که قدس هدف اصلی تمام جهت‌گیری‌های سیاسی و غیر سیاسی است، مردم جوامع عربی را به دلیل پذیرش سلطه حاکمانی ترسو مورد سرزنش و هجو قرار داده و از اراده‌های به خواب رفته‌ی ایشان شکایت می‌کند. هم‌چنین خطاب به وطن عربی یعنی همه کشورهای عربی کنونی،

با آن همدردی کرده و می‌گوید در حالی که مردان تو به مردانگی خویش می‌نازند، زنان وطن یعنی نمادهای شرف و غیرت قوم عرب مورد تجاوز قرار گرفته‌اند و آنان در خواب غفلتی سنگین به دنبال افتخار به امجاد و داشته‌های خود هستند بدون اینکه روش مردانگی را که همانا صیانت از آبرو و حیثیت ارضی و قومی است فرا گرفته باشند.

او در جایی دیگر از روی درد زبان به سخن می‌گشاید و وطن خویش را مخاطب قرار داده و سپس به هجو بیگانگان و اشغالگران فلسطین و عرب‌های سست عنصری می‌پردازد که شاهد غصب قدس یعنی نهایت ناکامی عرب‌ها در حفظ گرامی‌ترین میراث دینی، اخلاقی و قومیتیشان بودند ولی با بی‌تفاوتی از آن گذشتند:

..إلامَ ستبقي يا وطني! ناقلةً للنفطِ
مُدَهَنَةً بِسُخَامِ الْأَحْزَانِ
و أعلامِ الدَّوْلِ الْكُبْرَى
و نموتُ مَدْلَهُ؟..

أبكيكِ بلادِ الدَّبِجِ
كحانوتٍ تُعْرَضُ فِيهِ ثِيَابُ الْمَوْتِ...
وَطَنِي عَلَّمَنِي أَنْ أَقْرَأَ كُلَّ الْأَشْيَاءِ
وَطَنِي عَلَّمَنِي عَلَّمَنِي
أَنَّ حُرُوفَ التَّارِيخِ مُزَوَّرَةٌ
حِينَ تَكُونُ بِلَا دِمَاءٍ...
من باعِ فِلَسْطِينَ سِوَى أَعْدَائِكَ يَا وَطَنِي!
من باعِ فِلَسْطِينَ وَ أُثْرِي -بِاللَّهِ-
سِوَى قَائِمَةِ الشَّحَازِينَ عَلَى عَتَبَاتِ
الْحُكَّامِ وَ مَائِدَةِ الدَّوْلِ الْكُبْرَى
فَإِذَا أذِنَ اللَّيْلُ
تَطِيقُ الْأَكْوَابُ، بِأَنَّ الْقُدْسَ عَرُوسٌ عُرُوبَتِنَا
أَهْلًا...أَهْلًا...

من باعَ فِلَسْطِينَ سِوَى الثَّوَارِ الْكُتْبَةِ
أَقْسَمْتُ بِثَوَارِ الْجُوعِ وَ يَوْمِ السَّعْبَةِ
لَنْ يَبْقَى عَرَبِيٌّ وَاحِدٌ فِي الشَّرْقِ إِذَا بَقِيَتْ
حَالَتُنَا هَذِي الْحَالِهِ
بَيْنَ حُكُومَاتِ الْكَسْبَةِ
الْقُدْسُ عُرُوسُ غُرُوبَتِكُمْ!؟
فَلَمَّاذَا أَدخَلْتُمْ كُلَّ زُنَاهِ اللَّيْلِ إِلَى حُجْرَتِهَا،
وَ وَقَفْتُمْ تَسْتَرْقُونَ السَّمْعَ وَرَاءَ الْأَبْوَابِ لَصَرَخَاتِ بِكَارَتِهَا
وَ سَحَبْتُمْ كُلَّ خَنَاجِرِكُمْ وَ
تَنَافَخْتُمْ شَرْفًا
وَ صَرَخْتُمْ فِيهَا أَنْ تَسْكُتَ صَوْنًا لِلْعِرْضِ
فَمَا أَشْرَفَكُم!
أَوْلَادَ الْقُحْبَةِ هَلْ تَسْكُتُ مُغْتَصِبَهُ!؟
أَوْلَادَ الْقُحْبَةِ!
لَسْتُ خَجُولًا حِينَ أَصَارَ حُكْمَ بِحَقِيقَتِكُمْ
إِنَّ حَظِيرَةَ خِنْزِيرٍ أَطْهَرُ مِنْ أَطْهَرِكُمْ
تَتَحَرَّكَ دَكَّةُ غَسَلِ الْمَوْتَى،
أَمَا أَنْتُمْ،
لَا تَهْتَزُّ لَكُمْ قَصْبَهُ...
سيكون خراباً
سيكون خراباً
هَذِي الْأُمَّةُ... لَا بُدَّ لَهَا
أَنْ تَأْخُذَ دَرْسًا فِي التَّخْرِيْبِ
(الخَيْر، ۲۰۰۷: ۷۴-۶۸)

ای میهن! من تا کی نفت کشی خواهی بود
که دوده‌های غم و اندوه بر آن نقش بسته

و پرچم‌های کشورهای بزرگ بر بالای آن
به اهتزاز درآمده
و تا کی ما هم‌چنان با ذلت جان خواهیم داد؟
برای تو اشک می‌ریزم ای بلاد ذبح و کشتار
که هم‌چون مغازه‌ای هستی که لباس‌های
مردگان در آن به نمایش گذاشته می‌شود..
میهنم همه چیز را به من آموخت
میهنم به من آموخت آموخت
که حوادث نگاشته شده در کتاب تاریخ
اگر با خون همراه نباشد، جعلی و ساختگی است...
ای میهن من! چه کسی جز دشمن تو فلسطین را خرید؟
شگفتا چه کسی فلسطین را خرید و از قِبَل آن ثروتمند شد؟
جز گدایان سمجی که بر در خانه‌های
حکام و بر سر سفره‌ی کشورهای بزرگ حضور
داشتند
پس زمانی که شب رخصت داد
جام‌ها ندا دادند که قدس، عروس و گل سر
سبد عرب بودن ماست
خوب... خوب...
چه کسی جز خیل مهاجمان فلسطین را خرید؟
به انقلاب‌های گرسنگی و تشنگی قسم
که در شرق حتی یک عرب باقی نخواهد ماند اگر
این وضعیت ما هم‌چنان ادامه داشته باشد
و تحت حکومت سوداگران و کاسبان باشیم
قدس، عروس عرب بودن شماست؟!
پس چرا زناکاران را وارد اتاق او کردید
و پشت در ایستادید و دزدیده به
فریادهایش گوش سپردید؟

و خنجرهایتان را از غلاف خارج کردید و از
روی شرف باد به غیغب انداختید؟
و بر سرش فریاد کشیدید که برای حفظ آبرو ساکت باش
چقدر با شرف هستید!
ای زنازادگان آیا دختری که مورد تجاوز
قرار گرفته ساکت می‌ماند!

ای زنازادگان!
از این که حقیقت شما را علناً بازگو کنم خجالت نمی‌کشم
به درستی که آغل خوک، از پاکیزه‌ترین

شما پاکیزه‌تر است
سکوی غسل‌خانه به جنبش درمی‌آید
ولی
حتی یکی از استخوان‌های شما هم حرکت نمی‌کند
نابود خواهد شد
نابود خواهد شد
نابود خواهد شد

این امت... باید به ناچار
در نابودی درسی را فرا بگیرد

یکی دیگر از خصیصه‌های شعر النواب استفاده از نام قهرمان‌های عرصه‌ی مقاومت در برابر زورگویان و مخاطب قرار دادن ایشان در شعر است. وی در قصیده‌ای موسوم به «ملازم عن المسک وشتائم جمیله» -همراه با مشک و ناسزاهای زیبا- خطاب به «محمد نور السید» قهرمان مبارز انقلاب مصر و اشاره به محاکمه وی در قاهره می‌گوید:

تَجَبَّرَ
فَأَنْتَ الْجِسَابُ.. وَأَنْتَ النُّشُورُ
أُمَّةٌ تَتْرَافِعُ عَنْكَ

فَأَيَّ قَضَاءٍ يُوَاجِهُهَا!

من يُدِينُ «أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ»

وَمَنْ تَكَلَّمَتْهُ التَّوَاكِلُ

يُلْقِي الْجَمَاهِيرَ فِي السَّجْنِ قَاطِبَةً

مَنْ يُقَيِّدُ رَسْغَى غَدِّ بِالْحَدِيدِ؟

يَفْتَحُونَ فُرُوعاً لِأَمْوَالِهِمْ وَ دِعَارَتِهِمْ

يَفْتَحُ الْعُنْفُ جَنْباً لِجَنْبٍ فُرُوعاً لَنَا

وَ الْحِجَارَةَ عُمَلَّتْنَا

وَ الرِّصَاصُ

وَ مَصْرَفُنَا الْمَرْكَزِيُّ الْمُخَيِّمُ وَ الْإِنْتِفَاضَهُ

فَأَقْرَأْ عَلَى الظَّالِمِينَ الظَّلَامَ

حَجَرٌ لَيْسَ يَحْتَاجُ زَيْتاً

وَ لَا قِطْعاً لِلغِيَارِ

وَ لَيْسَ يُكَلِّفُنَا عَمَلَةً صَعْبَةً...

المحلِّيُّ معجزه الشعبِ

أَنْظُرْ وِرَاءَ هُمُومِكَ:

هَذَا الصَّغِيرُ يَطِيرُ كَقَازِفِهِ فِي «الْجَلِيلِ»

وَ ذِي طَائِرَاتِ الْحُكُومَاتِ

نَائِمَةٌ وَتُبَعِّرُ!!! ...

هَذَا الْقِيَادِيُّ يَكْذِبُ مِثْلَ الْبَقِيَّةِ

فِي وَجْهِهِ صَالَةٌ لِلْقَمَارِ

وَ فِي عَقْلِهِ «غَرِزَةٌ» لِلْيَسَارِ الْيَهُودِيِّ

(همان، ۱۲۹-۱۲۷)

عصیان کن

چرا که تو حقیقت روز جزا... وحشر هستی

کسانی که علیه تو اقامه‌ی دعوا می‌کنند

با چه سرنوشتی مواجه خواهند شد!
کسی که کلام خدا را درمورد بسیج همه‌ی
قوا وامکانات در برابر
شمنان انکار می‌کند،
و کسی که امیدوارم مادرش به عزایش بنشیند،
همه‌ی مردم را به زندان می‌افکند
- اما - چه کسی می‌تواند پاهای
فردا را به زنجیر بکشد؟
آنان برای فسق و فجور و اموال خود، شعبه‌ها و حساب‌هایی باز می‌کنند
اما در همین حال، خشونت نیز درست
در کنار ما دفتری تأسیس می‌کند
و سنگ، واحد پول ماست
و گلوله
و بانک مرکزی ما اردوگاه و انتفاضه است
پس من برای ظالمین تاریکی را تلاوت می‌کنم
همان سنگی که برای استفاده از آن نیازی به روغن نیست
و احتیاجی به قطعات یدکی ندارد
و برای به دست آوردنش لازم نیست ارز خرج کنیم
سنگ، یک محصول داخلی و معجزه ملت است
به آن سوی اندوه‌هایت بنگر،
این کودک مثل هواپیمای شکاری در
الجلیل پرواز می‌کند
و این هواپیماهای دولت‌های عرب
در خوابند و سرگین می‌اندازند!
این رهبر هم مثل بقیه‌ی رهبران دروغ
می‌گوید
در چهره‌اش سالن قمار دیده می‌شود

و در عقل و خردش مکانی برای حشیش کشیدن با چپ‌گرایان اسرائیلی
وجود دارد

شاعر در این مقطع موضوعات متعددی را در بستر هجو حاکمان عرب مطرح کرده است. او در ابتدا با انتقاد از محاکمه یک انقلابی غیور، رفتار مستبدانه و سرکوب‌گرانه‌ی این نظام‌های حکومتی را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید عامل روی آوردن مردم به خشونت، همین حاکمانی هستند که به فکر ذخیره کردن اموالشان در حساب‌های بانکی هستند و به فساد خو کرده‌اند اما واکنش ملت در برابر آن‌ها روی آوردن به مقاومت و یا به قول مخالفان خیزش‌های مردمی، «خشونت» است.

وی ضمن تمجید از انتفاضه‌ی ملت فلسطین و تقدیر از خودکفایی این مردم در روی آوردن به سنگ به عنوان ساده‌ترین ابزار مقاومت، آن را روی دیگر سکه‌ی رخوت حاکمان و سازشکاری ایشان با اسرائیلی‌ها می‌داند. او رهبران سیاسی و سازشکار فلسطینی را نیز مانند دیگران دروغگو می‌داند و هم‌پیمانی آنان با چپ‌گرایان اسرائیلی را که به دنبال صلح با عرب‌ها هستند، در ظاهرشان هویدا می‌بیند.

وی در قصیده بلند «وتریات لیلیه» با اشاره به امام علی علیه السلام و مخاطب قرار دادن ایشان می‌گوید:

یا حاملَ وَحَى الغَسَقِ الغامِضِ فى الشرقِ
على ظَلَمَه ايامى
أحمِلُ لبلادى
حينَ ينامُ الناسُ سلامى...
مازِلنا نَتَوَضَّأُ بِالذَّلِّ وَ نَمسَحُ بِالخِرْقَه حَذَّ السَّيفِ
مازِلنا نَتَحَجَّجُ بِالبرِدِ وَ حَرِّ الصَّيفِ
مازالَ كِتابُ اللهِ يُعَلِّقُ بِالرُّمَحِ العَرَبِيَّه!
مازالَ أبوسفیانُ بِلِحِيَّتِهِ الصَّفراءِ
يُؤَلِّبُ بِاسْمِ اللّاتِ،

العصبياتِ القِبَلِيَّةِ

مازالت شوری التُّجَارِ، تَری عثمانَ خَلِيفَتَها

وَ تراک زعيمَ السُّوقِيَّةِ!

لو جِئتَ اليَوْمَ

لِحارِبِكَ الداعونَ إِلَيْكَ

وَ سَمَّوكَ الشُّيُوعِيَّةِ

(همان: ۵۸)

ای که وحی تاریکی مبهم شرق را

به تاریکی روزگار من می‌آوری

من به کشورم

هنگامی که مردم خوابند سلامم را روانه می‌کنم. . .

ما هم چنان با ذلت وضو می‌گیریم و لبه

شمشیرهایمان را با خرقه‌هایمان پاک می‌کنیم

هنوز سرما و گرما را بهانه می‌کنیم

هنوز قرآن بر روی نیزه‌های عرب‌هاست!

هنوز ابوسفیان با ریش زرد رنگش

به اسم لات ،

آتش جنگ‌های قبیله‌ای را برمی‌افروزد

هنوز شورای تجار عثمان را خلیفه می‌داند

و تو را رهبر مردم کوچه و بازار می‌پندارد!

اگر امروز بیایی

آنان که مبلغ شیوهی تو هستند با تو به

نزاع برخوانند خواست

و تو را کمونیسم خواهند نامید

وی در این مقطع، اوضاع کنونی جوامع عربی اسلامی را با وضعیت دوران صدر اسلام و دوران امام علی علیه السلام مقایسه می‌کند و بر این عقیده است که

هنوز هم زشتی‌ها و پلیدی‌های آن روزگار البته به شکلی دیگر، در عصر ما وجود دارند. ابوسفیان‌ها آتش جنگ‌های داخلی و قبیله‌ای را برمی‌افروزند و حکامی ناصالح و ناشایست و متکی به نظام سرمایه‌داری بر جوامع حکومت می‌کنند. از نظر او بسیاری از کسانی که هم اکنون از علی محوری و تبعیت از شیوه او دم می‌زنند، هنگامی که با حقیقت و عدالت طلبی واقعی ایشان مواجه شوند، او را تکفیر کرده و کمونیست خواهند نامید. البته شاعر، لفظ کمونیست را در اشاره به اعتقادات و باورهای خود عنوان کرده است. به هر حال این مقطع، سرشار از هجو حاکمان و مسببان پیدایش وضعیت فعلی از طریق مقایسه آن با منفوران تاریخ است.

وی در ادامه‌ی همین مطلب و با این خط فکری می‌گوید:

قَتَلْتَنَا الرَّدَّةُ يَا مَوْلَايَ كَمَا قَتَلْتَكِ بِجَرْحٍ فِي الْغُرَّةِ

هَذَا رَأْسُ الثَّوْرَةِ

يُحْمَلُ فِي طَبَقٍ فِي قَصْرِ يَزِيدٍ...

هل عرب أنتم

(یزید) على الشُّرْفَةِ يَسْتَعْرِضُ أَعْرَاضَ غُرْيَاكُم

و يُوزَعُهُنَّ كَلِمَمِ الضَّانِ

لِجَيْشِ الرَّدَّةِ

و الله أنا في شكٍ من بغدادٍ إلى جدّه

هل عرب أنتم؟!..

(همان: ۵۹)

ای مولای من پست‌ها هم‌چنان که تو را با ضربتی بر پیشانی کشتند ما

را نیز به قتل رساندند

این سر انقلاب است

که در سینی در قصر یزید حمل می‌شود...

آیا شما عرب هستید

یزید بر روی بالکن ایستاده و از عرض و
آبروی عریان شما سان می‌بیند
و آن‌ها را مثل ران گاو
میان ارتش پست‌ها توزیع می‌کند.
به خدا قسم من از بغداد تا جده در تردیدم
آیا شما عرب هستیدا!؟..

نتیجه

در میان شاعران عراقی جایگاه مظفر النواب در شعر شعبی و همچنین شعر فصیح که موضوع این مقاله بود قابل توجه است. وی بر مبنای دیدگاه نقادانه‌ی خود که علت اصلی مشکلات مردم عرب را در حاکمان سست عنصر این جوامع می‌داند با هجایی عریان و سرشار از فحش و ناسزا به مقابله با آنان شتافته و معتقد است که این افراد لیاقت کلامی بهتر از این را ندارند. اگر چه هجو در کلام النواب گاه چهره زنده‌ای به خود می‌گیرد ولی هجو او نه تنها باعث خمود و ایستایی نمی‌شود بلکه باعث تشویق مخاطبان به حرکت و تکاپو برای اصلاح جامعه می‌گردد. از لحاظ فنی بستر اصلی شعر النواب سیاست است که با دیدگاه انتقادی هجوگونه سروده شده است در این میان مسئله فلسطین و مقاومت با بهره‌گیری از تاثیر فرهنگ عاشورایی و ظلم ستیزی جایگاه و اعتبار خاصی به کلام او بخشیده است.

کتابنامه

- الأسطه، عادل. (۱۹۹۹). «تغییب مظفر النواب...». رام الله: مجله کنعان. عدد ۹۹، تشرین الثانی.
- خضر علی، میاده. (بی تا). «مظفر النواب رحله الشعر و الحیاه». بیروت المناره..
- الخیر، هانی. (۲۰۰۷). «مظفر النواب شاعر المعارضه السیاسیه و الغضب القومی». دمشق: دار رسلان.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۲). «نواع شعر فارسی». شیراز: نوید شیراز.

زرین کوب، عبد الحسین. (۱۳۵۷). «*ارسطو و فن شعر*». تهران: امیر کبیر.
مبارک، محمد. (۲۰۰۵/۵/۲۱). «*مظفر النواب منجم عجیب*». جریده الزمان. لندن:
عدد ۶۲۶.

نعمه، کریم. (۱۹۹۹/۶/۲۶). «*هتی تنتهی المنافی؟ مظفر النواب شاعر أرقه*»
التحدیق. لندن: جریده الزمان. عدد ۳۵۹.
النواب، مظفر. (۱۹۹۶). «*الأعمال الشعریه الكامله*». لندن: دار قنبر.
النواب، مظفر. (۱۳۶۷). «*مظفر النواب: شعر سفر به جوهر هستی است*». ترجمه
موسی بیدج. کیهان فرهنگی. سال پنجم. شماره ۱۱.
یاسین، باقر. (۲۰۰۳). «*مظفر النواب حیاته - شعره*». قم: دار الغدیر.

منابع مجازی

الخیر، هانی. (۲۰۰۶). «*مظفر النواب شاعریه أصیله*». *قصائد للشاعر مظفر
النواب*. الإصدار الثانی. العنوان علی الانترنت:
<http://www.angelfire.com/mn/modaffar>
الشاهر، عبد الله. (۲۰۰۶). «*مظفر النواب: رحله عمر*». *قصائد للشاعر مظفر
النواب*. الإصدار الثانی. العنوان علی الانترنت:
<http://www.angelfire.com/mn/modaffar>